

## خواهران باربارن

اگر بهشت روی زمین را شبیه روستایی تصور کنید، آن روستا حتماً سن سرلن<sup>۱</sup> است.

نمای هر خانه در خیابان‌های سنگ‌فرش شده، که با شیبی ملایم به سمت رودخانه می‌رفتند، شبیه باغی بود. درختان ویستریا فانوس‌های ارغوانی‌شان را از دیوارها آویزان می‌کردند، شمعدانی‌ها لبه پنجره‌ها شعله می‌کشیدند، درخت تاک طبقه همکف را روشن می‌کردند، پشت نیمکت‌ها پر از گل‌های انگستانه بود، شاخه‌های موگه از بین سنگ‌ها بیرون می‌آمدند و بوی خوششان کوچکی جثه‌شان را جبران می‌کرد.

کسانی که از سن سرلن آن بوژه<sup>۲</sup> می‌گذشتند، حس می‌کردند که آن روستا همیشه فقط یک فصل دارد. آنجا همیشه ماه مه بود. پر از گل بود، گل‌های شاداب، انبوه و مغروری که خانه‌ها را به تکیه‌گاهشان تبدیل می‌کردند. زیر آسمانی آبی و پاک، رزها دسیسه می‌چیدند و همه دیوارها را پر می‌کردند،

---

1. Saint-Sorlin

2. Saint-Sorlin-En-Bugey

رزهای صورتی، درشت، بشاش، رسیده‌تر از هر میوه رسیده‌ای، مرتعش و شاداب گلبرگ‌هایشان را به رخ می‌کشیدند و طلب بوسه و نوازش می‌کردند، رزهای سیاه و محجوب با هاله‌ای از رنگ ارغوانی، رزهای قرمز جدی و لاغر، رزهای زرد با بوی خوش فلفل ناب، رزهای نارنجی ساکت و بی‌بو، رزهای سفید که وحشت‌زده و گذرا زود ناامید و پژمرده شده بودند. این‌طرف و آن‌طرف گیاهان وحشی هم به چشم می‌خوردند که آمده و در روستا مانده بودند. نستون‌های لاغر با برگ‌های زبر، غنچه‌های قرمزی داشتند که روستاییان از آن مربا درست می‌کردند. گل‌های ادریسی درشتی دورتادور سنگ‌چین‌های کنار حوض‌ها را گرفته بودند و به آنجا ظاهری شهری می‌دادند. در سن سرلن، از کلیسای سنت ماری مادلن<sup>۱</sup> تا رود رون<sup>۲</sup>، گل‌ها غوغا می‌کردند.

لی‌لی باربارن از میدان آل<sup>۳</sup> رد می‌شد، زن مسنی که زیبایی‌اش به آن کوچه‌های تنگ دلفریب می‌آمد. با لب‌خندی روی لب، ظرافت، چهره جذاب، بینی خوش‌تراش و چشم‌های روشنش درست شبیه مجسمه زیبایی بود. اگر سن سرلن بهشت روی زمین بود، لی‌لی هم بهترین مادر بزرگ آن بود! خوش‌نیت بود و همیشه به فکر کمک به همشهری‌هایش، انگار که پیری برای او ترکیبی بود از ناپدید شدن محترمانه و خوش‌نیتی. با این حال، زندگی باید او را به سمت نفرت و کدورت می‌برد. مگر نه اینکه سال‌ها آزار دیده بود؟ دیگران او را تحقیر کرده بودند. با او بدرفتاری کرده بودند. به او خیانت کرده و از او متنفر بودند. و مگر نه اینکه فردا قرار بود به اتهام قتل در دادگاه حاضر شود؟

این زن پیر زیر نقاب براق و شاداب همان روستایی که مهربانانه او را با

1. Sainte-Marie-Madeleine

2. Rhône

3. Place de la Halle

کینه‌ها، حسادت‌ها و اشتباهاتش پذیرفته بود، جهنم را هم حس کرده بود. آیا حد و مرزها را زیر پا گذاشته بود؟ کار غیر قابل بخششی کرده بود؟

فابین گریبه<sup>۱</sup>، کسی که او را متهم کرده بود، از کارگاه کفش دوزی اش به او نگاه می‌کرد. درشت‌هیکل بود و بلندقد، با ابروهای درهم‌کشیده و چشم‌مشکی؛ خشمگین از لی‌لی باربارن چکشش را به کف کفش‌ها می‌کوبید. علی‌رغم سن زن، ظرافت و ادعای بی‌گناهی اش فابین تحمل نمی‌کرد که او آزادانه زندگی کند و اطرافیانش از نگاه او چشم‌پوشند. فابین کسی بود که به زن مشکوک شده بود، او بود که ژاندارم‌ها و پلیس‌ها را تحریک کرده و روند قضایی را راه انداخته بود، به خاطر او بود که حالا پابند الکتریکی به قوزک پای زن فشار می‌آورد، مقامات بی‌خیال نمی‌خواستند زن را قبل از جلسه دادگاه بازداشت کنند.

فابین گریبه برای دادگاه به بورگان برس<sup>۲</sup> می‌رفت. فردا در جلسه علنی دادگاه شرکت می‌کرد. فردا بالاخره همه چیز معلوم می‌شد.

چندین هفته بود که اهالی سن سرلن موقع غذا خوردن ماجرای لی‌لی باربارن را برای غریبه‌ها یا دوستان مسافرشان تعریف می‌کردند. در واقع داستان خواهران باربارن را. چون هرچند که حالا فقط یکی از آن‌ها زنده بود، اما نمی‌شد از یکی حرف زد و از آن دیگری چیزی نگفت.

\*

«باورم نمی‌شود!»

خواهران باربارن در یک روز به دنیا آمده بودند. اطرافیان داشتند از دختر اول تعریف می‌کردند، اما وقتی نیم ساعت بعد دختر دوم از شکم مادر بیرون آمد، حیرت‌زده شدند. هیچ‌کس از آمدن او خبر نداشت. در دوره‌ای که پزشکان

---

1. Fabien Gerbier  
2. Bourg-en-Bresse

کتر شکم بیمارشان را معاینه می‌کردند، جنسیت و تعداد بچه‌ها فقط در زمان تولد مشخص می‌شد. قابله ذوق کرده بود و می‌گفت: «خانم باربارن دو تا بچه‌اند. برایمان یواشکی دو تا دختر خوشگل در شکمتان بزرگ کرده‌اید!»

خواهران باربارن از چشم‌های نیلی گرفته تا خطوط انگشتان پا، بی‌نهایت شبیه هم بودند و مایهٔ غرور و شادی پدر و مادرشان شدند. به دنیا آوردن یک بچه واقعاً شگفت‌انگیز بود، چه برسد به دو تا، دو تا بچهٔ کاملاً شبیه هم معجزه بود! «چقدر عجیب است!»

بزرگ‌ترها که حسابی شگفت‌زده شده بودند دیگر نه به متولد شدن وحشتناک دختر دوم فکر می‌کردند و نه به جیغ غضب‌آلودی که کشیده بود، انگار بچه از بزرگ‌ترها ناراحت بود که چرا نه متوجهش بودند و نه منتظرش.

«اسمشان را چه می‌گذارید؟»

باربارن‌ها اسم دختری را که نیم ساعت بزرگ‌تر بود همان‌طور که از قبل تصمیم گرفته بودند، گذاشتند «لی لی». برای دختر کوچک‌تری که آمدنش غیرمنتظره بود، چند لحظه فکر کردند. نهایتاً اسم «مویزت»<sup>۱</sup> را انتخاب کردند، چون دوست داشتند اگر صاحب پسری شدند، اسمش را بگذارند «مویز»<sup>۲</sup>.

لی لی و مویزت... آن‌هایی که از انتخاب دو اسم متفاوت تعجب کرده بودند، بیهوده نگران نبودند. اسم اولی خیلی خوش‌آهنگ و اسم دومی خیلی عجیب بود. اسمی از روی ناچاری، اسمی که سرنوشت بد صاحبش را پیش‌بینی می‌کرد...

لی لی و مویزت چهار سال شاد و خوشبخت زندگی کردند. خانوادهٔ باربارن از دوقلوهای زیبایشان لذت می‌بردند و برای سرگرمی دائم در مورد آن‌ها

1. Moïsette

2. Moïse